

امثال عربی و معادل آنها در فارسی

—۱—

تاریخ امثال سائره و کلمات بزرگان بسیار قدیمی و در حقیقت یکی از مظاهر فرهنگ و ادبیات ملل میباشد... یعنی گاهی از برخی شعرا و سخن سرایان کلام منظوم و یا جمله های کوتاهی تراوش نموده که بواسطه نکات اخلاقی و اجتماعی خود فکر انسان را باوج آسمانها پرواز میدهد، این جاذبه مخصوص و این اثر سحر آمیز را فقط در گفته های معدودی از سخنوران میتوان یافت که از موهبت الهی بحد کمال برخوردار بوده اند.

امثال و حکمی که قرنها بحضرت سلیمان نسبت میدادند و بتمام زبانهای زنده دنیا ترجمه شده یکی از فصلهای تورا و مجموعه حقایق اخلاقی بوده که بشر را در راه پرمشقت زندگانی رهبری میکرد... ولی فراموش نباید کرد که پند ها و مواعظ اخلاقی فلاسفه یونان خیلی بیش از این امثال مورد پسند عامه قرار گرفت. فیثاغورث آئین فلسفی خود را بصورت امثال و کلمات قصار بشاگردانش میآموخت، سولون یکی از حکمای هفتگانه یونان، فوسیلید، سقراط، افلاطون، ارسطو و بسیاری دیگر از دانشمندان و پیشوایان فکری قرنها گذشته آثار خودشان را بصورت مجموعه هایی از حکم و امثال بیادگار گذارده اند... بیشتر از سخنوران نامی و دانشمندان حتی واضعین شرایع تعلیمات خودشانرا در قالب مواعظ حسنه و امثال حکیمانه ریخته اند..

افلاطون هنگام گردش در شهر تاریخی آتیک یونان قدیم از زیادی سخنان حکمت آمیز که روی سنگها و درودیوار بناهای عمومی شهر کنده شده بود از روی تعجب فریاد کشید: این شهر بخودی خود يك مکتب بزرگ اخلاقی است! در قرون وسطی امثال رکن اساسی ادبیات و فرهنگ جامعه های آن عصر را تشکیل میداد، چرا؟ برای آنکه نویسندگان و استادان سخن از این راه بهتر میتوانستند احساسات بشر را با تعبیرات لطیف خود مجسم ساخته مردم را بنیکوکاری

تشویق کنند... از دروغ و خیانت، نفاق و دورویی، حيله و نیرنگ و سایر مفساد اخلاقی جلو گیری نمایند... آنها عقیده شان این بود که اگر در جامعه بشر رابطه ائتلافی وجود داشته باشد همانا توافق آرزوها، و امیدها، شادیهها، و خورسندیها، عشقها و نا کامیها، بالاخره همان حس منافع مشترك است که میتواند این رابطه معنوی را نگاهداری کند. شما در زندگانی خود بارها دیده اید یک شاعر و یا نویسنده بایک کلام منظوم و یا یک جمله کوتاه چنان در اعماق قلبتان نفوذ کرده و هیجان درونی ایجاد نموده که از عهده صد ها خطیب زبردست ساخته نبوده است... و همین جمله های کوتاه و حاکی از تاثیرات است که پس از صد ها سال لطافت و زیبایی خود را هنوز از دست نداده است...

در همین زبان فارسی هزاران امثال سائره هست که هر کدام دارای یک جهان ذوق و اندیشه، حسن تعبیر و ادای مقصود است و ما بدون کمترین توجهی آن ها را ضمن گفتار خود بکار میبریم... بیشتر اوقات که از تعبیر حالت های نفسانی و معانی دقیق **یدرک و لایوصفی** کمیت مان لنگ میشود سخن را کوتاه کرده بیک تمثیل اکتفا میکنیم و چقدر از این امثال را همه روزه از زبان عامی و عارف میشنویم!

شما بجای این امثال: آن سبوشکست و آن پیمانہ ریخت - این قافله تا بحشر لنگ است - این همان چشمه خورشید جهان افروز است - باقی عمر ایستادم به غرامت - برب جوی نشین و گذر عمر بین - بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است - بهر چمن که رسیدی گلی بچین و برو - تا ریشه در آب است امید نمری هست - ترسم آزرده شوی ورنه سخن بسیار است - چنان بانیک و بد سر کن... چونکه بد کردی بروایمن مباش - دیدی که خون ناحق پروانه شمع را - در خانه اگر کس است بیک حرف بس است - روز گار آئینه را محتاج خاکستر کند - رقیب آزار ها بنمود و جای آشتی نگذاشت - زهشیاران عالم هر که را بینی غمی دارد - غسل در باغ هست و غوره هم هست - عدو شود سبب خیرا گر خدا خواهد - عندلیب آشفته تر میخواند این افسانه را - هر که بامش بیش برفش بیشتر... بلی! بجای این امثال چطور میتوانستید بحر اینهمه معانی را در قالب الفاظ

دیگری باین سلاست بریزید ؟

گاهی نیز این سخنان کوتاه مترجم تأثرات روحی و احساسات سرکش
کسوینده بوده يك هیجان فکری و دردهای درونی درشونده ایجاد میکند ... هنگامی
که مادام رولان یکی از جان باختگان انقلاب بزرگ فرانسه رایبای دستگادساطور
اعدام (کیوتین) میبردند بی اختیار فریادی کشید و بایک جمله کوتاه درس بزرگی
بعاشقان حقیقی حریت داد .. اودرچنان لحظه هولانگیزی گفت :

O liberté ! que de crimes on commet en ton nom !

یعنی ای آزادی ! چه جنایتها که بنام تو مرتکب میشوند !
هنوز هم پس از یکصد و پنجاه سال از آن تاریخ می بینم که تمام جنایتها و
خیاینها ، بیداد گریها و خونریزیهای که در صحنه پهناور گیتی رخ میدهد تمامی بنام
آزادی وزیر لوای آزادینخواهی و عدالت گستری است !

تقریباً در هشتاد سال پیش که مردم مصر سر از خواب غفلت برداشته و تازه بمعنای
آزادی و استقلال پی برده بودند ولی میان پیشوایان آنها هیچگونه وحدت نظر و هم آهنگی
وجود نداشت ... روزی ناطقین در حضور ریاض پاشا صدراعظم وقت بجای مبارزه
با دشمن مشترك بجان هم افتاده بر سر و کله یکدیگر میزدند . ناگهان فیلسوف شرق
مرحوم سید جمال الدین از جابر خاسته گفت اتفق المصریون علی الا یتفقوا
یعنی مصریها دست بهم دادند که همکاری نکنند ... این گفتار فیلسوف مثل تازیانه
عبرتی همگی را بخود آورد و تا با امروز هم فرمایش آن مجاهد بزرگ اسلام را درنبرد
با دشمنان و استعمار طلبان فراموش نکرده اند .

مقصود از نگارش این مقاله جمع آوری مختصری از امثال مستعمله عربی با
ذکر معادل آنها در زبان فارسی است والبتّه خوانندگان بهتر اطلاع دارند که جمع
آوری حکم و امثال عربی نه تنها در يك مقاله بلکه در چندین مجلد آنهم بقلم ناتوان
نگارنده امکان پذیر نخواهد بود ...

در اینجا نا گیر از اشاره باین نکته میباشیم که يك قسمت از امثال عرب از
آیات قرآن کریم مانند : **الآن حصص الحق ، أليس الصبح بقريب ، هل جزاء**

الاحسان الا الاحسان ... قسمتی از احادیث پیغمبر اکرم (ص) مانند: انما الاعمال بالنیات ، نية المرء خیر من عمله و صدها کلمات مأثوره از امام علی بن ابی طالب (۴) مثل: آفة المرواة خلف الوعد ، أثق شر من أحسنت اليه . و هزاران امثال عامیانه مانند: بدال اللحمة والباذنجان هات لك قميص يا عريان : اگر دانی که نان دادن ثواب است خودت میخور که بغدادت خراب است .. انا حصاد ملوخیه و عند الخبز آكل مية و عند الشغل مالي نيه یعنی: وقت خوردن قلچماقم وقت کار کردن چلاق ... تشکیل یافته ولی قیمت بسیار مهمی از امثال مولدین و اشعار منظوم میباشد که بیشتر امثال این مقاله از آنها اقتباس گردیده است .

ان الهدايا علي مقدار مهديها : برک سبزی است تحفه درویش .
أناك ريان بلبنه : اقمه سرسبزی داد .

أنتكم فالية الافاعي : چون بد آید هر چه آید بد شود .

أذاتم شيئي بدانقصه : فواره چون بلندشود سرنگون شود .

اياك أعني فاسمعي يا جارة : در بتومی گویم دیوار تو بشنو .

أناك لا تجنى من الشوك العنب : هر گز از شاخ بیدر نخوری .

این بشر یا من الثری : چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا ؟

ان الطيور على اشكالها تقع : کبوتر با کبوتر باز با باز .

ان كان عدوك نملة فلا تنم له : دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد .

أنا ملك الاراذل هلك الافاضل : تا پیریشان نشود کار بسامان نرسد .

أنت في واد وأنافي واد : ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی !

أكثر مصارع الرجال تحت بروق المطامع : بسا کس که داد از طمع جان بیاد .

أكلت تمرى وعصيت أمرى : نمک خوردی نمکدان را شکستی .

أنف في السماء وأست في الماء : گدای متکبر

ان الجواد عينه فراره : رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر

أحدای الاثافی وابنة للجبل : بوجار لنبجان

أفرغ من فؤادك موسى : لات و بی پول .

اختتم بالطين مادام رطبا : تانور گرم است نان پیز.
ان الحديد بالحديد يفلح : نشاید کوفت آهن جز با آهن.
ان البهاث بارضنا يستنسر : لاف در غربت.
اعط القوس بازيا : کار را بدست کاردان بسیار.
بلغ السكين العظم : کار بجان و کارد باستخوان رسید.
بلغ السيل الزبي : آب از سر گذشت.
بلغت الروح التراقي : جان بلب رسید.
بالمح نصلح ما نخشى تغيره : هر چه بگنجد نمکش میزنند.
تلك الايام نداولها بين الناس : این دولت و ملک میرود دست بدست.
جاء و اعلى بكرة ايهم : دسته جمعی آمدند.
جزى الله الشدائد كل خير : وقت ناکامی توان دانست یار.
جمعمة ولا اري طحناً : اینهمه چمچه زدی کو حلوا ؟
حافظ على الصديق و لوفى الحريق : برای دوستان جانرا فدا کن.
الحاوى لا ينجو من الحيات : از مار گیر مار بر آرد همی دمار.
الحرب سجال : جنگ دوسر دارد.
الخير ابقى و ان طال الزمان به : نیکی کم نمیشود.
خير الكلام ما قل و دل : لاف از سخن چودر توان زد.
الحياء مانع للرزق : حیا مانع روزی است.
الحق يؤخذ و لا يعطى : حق گرفتنی است نه دادنی.
الدهر احدث المؤدين : جهان سر بسر حکمت و عبرت است.
ديك الفصيح يطلع من البيض يصيح : این طفل یکشنبه ره صد ساله میرود.
ذكر الفتى عمره الثانى : خنک کسی که پس از وی حدیث خیر کنند.
فهب الامس بما فيه : گذشته گذشته گذشت.
و اى العليل عليل : اندیشه صحیح نباشد سقیم را.